استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

حمید انوری

دوشنبه ۰۸ سپتمبر ۲۰۲۵

یک دل و این همه غم...!

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل

علاجی کن کز دلم خون نیاید

شده دردی به دلت ریشه کند، آب شوی؟

همه شب با غم دلتنگی خود خواب شوی؟

این درد عظیم را کجا باید بُرد؟ این شب های دیجور را چگونه سحر باید کرد؟ آیا این شب های سیه و تاریک و غمین را هرگز صبحی در قبال خواهد بود؟

به حال و روز و اوضاع و احوال این کودک مظلوم که دقیق شویم، بر زمین و زمان و هست و بود آن باید نفرین فرستاد که چگونه هزاران امید و آرزو را در یک لحظهٔ گذرا با خاک یکسان می سازد و شیرازهٔ یک زندگی و یک فامیل و یک خانواده و یک ده و یک قریه را از هم می پاشد و...

salamwatanam@gmail.com

شاعری چه بجا و چه زیبا سروده بوده است باری:

هیچ اگر سایه پذیرد، منم آن سایۀ هیچ   که مرا نام نه در دفتر اشیا شنوند

آخر یک دلِ کوچک و یک طفل معصوم، کوهی از غم را چگونه تحمل کند باری؟

وقوع زلزله، هر آن علت و علل را که دارد و هر آنچه باعث لرزش زمین میگردد و کلبه های گلینی را که درهم می ریزد، در حقیقت شیرازۀ زندگانی هائی را با بی رحمی تمام برهم می ریزد و هزاران هزار یتیم و بیوه و بی خانمان بر جا میگذارد و میگذرد و...

بس کودکان که رنگ یتیمی گرفته اند

بس مادران بخاک غریبی نشسته اند

بس شهرها که گور هزاران امید شد

شام سیاۀ غم بسر شهر خیمه زد

آه غریب غمزدگان شکسته دل

بالا گرفت و هالۀ ابری سپید شد

مرگ من یا توست بی شک، آن ستون، آن سقف، آنک!

کاینچنین از ظلمت شب، بهره می گیرد کمین را

مادری آنک به سجده در نماز وحشت خود

خسته می ساید به خاک کودکان خود، جبین را

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد

وز خوردن آدمی زمین سیر نشد

salamwatanam@gmail.com

مغرور بدانی که نخورده ست ترا

تعجیل مکن، هم بخورد دیر نشد

از کوتل تالقان کسی تیر نشد
از خوردن آدمی زمین سیر نشد
بیا که برویم پیش استاد اجل
مردن خو حق است، ولی جوان پیر نشد

ای وای بر آن خانواده ها و فامیل ها که توته های جگر و حاصل یک عمر زندگانی و تلاش و زحمت و عرق ریزی بلاوقفۀ شانرا که همان طفلکان مطلوم شان باشند، در یک چشم برهم زدن و در مقابل چشمان معصوم شان، از دست دادند و عاجزانه آن لحظات دردآور و رقت انگیز را به تماشا نشستند و از دیدگان حیرت زدۀ شان سرشک غم بی مهابا جاری بود و خون میگریستند و آهی پر سوزی از دل های پردرد شان به آسمان میرفت و شاهد مرگ عزیزترین های زندگانی رقتبار خود بودند و...

****

چه سخت است و توان فرسا که ملتی و مردمی، از چهارسو و شش جهت از سالیان متمادی و از روزگاران متواتر، بلاوقفه از غم عزیزان و مرگ فرزندان و مرگ جگر گوشگان و...، دمی هم نفسی به راحت درنکشند و قربانی دهند و به استقبال مرگ روند و تمام هم و غم شان بلاوقفه جنگ و در به دری، خونریزی و آوارگی و فاقگی و مرگ و مردن و شهید شدن و...، باشد و آخر سر هم

چنین زلزله های وحشت آفرین و دهشت بار و مهیب و خانمان برانداز، تمام هست و بود و دار و ندار و آل و عیال و فرزندان و خانمان شانرا در یک چشم برهم زدن، زیر خروار ها خاک و گِل و سنگ و چوب کند و زمین هم، چنان توته های جگر شانرا بی مهابا و ظالمانه ببلعد که هیچ اثر و نشانی از آنها نیابی و گویا زمین و زمان با آن طفلکان معصوم و مظلوم و بی خبر از دنیا و قصاوت هایش، سرِ دشمنی و قصاوت داشته است که در یک چشم برهم زدن، آن مظلومکان را وحشیانه بلعیده است و دگر هیچ...

چه مشکل و چه طاقت فرسا است که با چشم و سر چنان یک فاجعۀ عظیم و طاقت فرسا را شاهد باشی و هیچ کاری از تو برنیاید و با هردو چشم شاهد نابودی و نیستی عزیزان، دلبندان و توته های جگرت باشی و ساحت فریاد تو هم از حنجره باشد تا کام و از دم در باشد تا لب بام، بامی که فرو غلطیده است و جگرگوشگان ترا با تمام مظلومیت آنان زیرگرفته است و تو حتی قدرت آنرا نداری تا اجساد بی جان و خونین آن مظلومکان را از زیر آوار و از میان خروار ها خاک و گِل و سنگ و چوب و...، بدر کنی.

به این میگویند عمق فاجعه و به این میگویند قهرخدا، آنهم بالای مظلوم ترین ها و بی آزارترین ها.

واقعاً که قلم طاقت نوشتن این چنین فاجعۀ عظیم را ندارد و فکر هم هر آن دربین هزاران هزار زخمی و معیوب و معلول و در بین هزاران هزار قربانی و جان باخته و آواره و بی خانمان و...، سرگردان دنبال جملاتی ته و بالا و چپ و راست میرود که به غیر از سیاهی رنگ دیگری ندارد، درست مانند آنکه در یک شب دیجور و در یک پشتارۀ از ذغال، دنبال یک سوزن سرگردان باشی.

نظر به تازه ترین گزارشات" **تعداد قربانیان زلزله در افغانستان به بیش از ۲۲۰۰ تن رسید**"

salamwatanam@gmail.com